**جلسه 19-131**

**‌شنبه - 06/08/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که اگر یقین به دخول وقت بکند، ‌نماز بخواند، بعد از نماز بفهمد که وقت داخل نشده بوده، ‌نماز باطل است. ولی اگر بفهمد بخشی از نماز داخل وقت بوده، طبق روایت اسماعیل بن رباح نمازش صحیح است: اذا صلیت و انت تری انک فی وقت و لم یدخل الوقت فدخل الوقت و انت فی الصلاة فقد اجزأت عنک.

اما اگر اماره معتبره قائم بشود بر دخول وقت، نماز بخوانی، ‌بعد از نماز بفهمی وقت داخل نشده بوده:

صاحب جواهر گفته که به نظر ما می‌‌شود به اجزاء حکم ظاهری از حکم واقعی تمسک کرد، ‌بگوییم این نماز صحیح است لولا این‌که اجماع داریم که اگر کل نماز قبل از وقت بوده، نماز باطل است. اما اگر بخشی از نماز داخل وقت بوده، تمسک می‌‌کنیم به این قاعده اجزاء امتثال حکم ظاهری از حکم واقعی. روایت اسماعیل بن رباح هم هست: اذا صلیت و انت تری انک فی وقت فدخل الوقت و انت فی الصلاة فقد اجزأت عنک شامل قیام اماره معتبره هم می‌‌شود؛ اختصاص به یقین وجدانی ندارد.

به نظر ما این فرمایش صاحب جواهر اشکال دارد. اما اقتضاء امر ظاهری نسبت به اجزاء، این خلاف اطلاق دلیل حکم واقعی است. اطلاق دلیل حکم واقعی می‌‌گوید که نماز اگر در وقت نخواندی اعاده کن؛ ‌نفی می‌‌کند اجزاء را. و اما روایت اسماعیل بن رباح شبهه‌اش این است که و انت تری ظاهرش یعنی و انت تعلم، نه و انت تظن، تو می‌‌بینی، ‌ما در مورد اماره معتبره علم نداریم، ظن نوعی داریم، اما علم نداریم. ظاهر اذا صلیت و انت تری یعنی اذا صلیت و انت تعلم. اگر ما به اعتماد مؤذن عارف نماز خواندیم با این‌که علم نداشتیم به دخول وقت، با این‌که احتمال می‌‌دهیم اشتباه کرد اما فقهاء گفتند المؤذن مؤتمن، ‌ما هم عمل کردیم، با این‌که شک داشتیم نماز را شروع کردیم، صدق می‌‌کند که ما نماز خواندیم در حالی که می‌‌دیدیم که وقت داخل شده است؟

بله، اگر شما اماره را قائم مقام علم موضوعی بدانید به نحو حکومت، ‌بینه می‌‌شود رؤیت و علم تعبدا؛ اذان مؤذن عارف می‌‌شود رؤیت و علم تعبدا. اما ما که قائم مقام قطع موضوعی نمی‌دانیم امارات را و قبول نداریم که اعتبار علم شده است حتی بینه. این‌که تعبیر می‌‌کنند بینه معنایش این نیست که أُعتبر مبینا و علما للواقع، چون غالب موارد شهادت عدلین علم‌آور است نامش را گذاشتند بینه، ‌بیش از این ما دلیل نداریم، ‌دلیل نداریم که شارع اعتبار کرده است شهادت عدلین را علما بالواقع. اذان مؤذن که از او مشکل‌تر است، ‌در آنجا که هیچ دلیلی نداریم که اذان مؤذن علم به واقع است. انما ذلک علی المؤذنین، آن‌هایی که اذان مؤذن عارف را معتبر می‌‌دانند می‌‌گویند به گردن او، ‌روایت می‌‌گوید انما ذلک علی المؤذنین، اما اذان مؤذن علمٌ للواقع تعبدا؟ دلیل نداریم.

نفرمایید الغاء خصوصیت می‌‌کنیم. ما چه می‌‌دانیم، ‌شاید عالم به دخول وقت تمکن از احتیاط ندارد چون عالم به دخول وقت است، ‌یقین کرد وقت داخل شده است جایی برای احتیاط نمی‌ماند. اما بینه بر دخول وقت یا اذان مؤذن نسبت به دخول وقت مجال احتیاط را از بین نمی‌برد. شاید شارع در مورد یقین به دخول وقت برای تسهیل امر بر مکلفین گفت: اگر بعضش در داخل وقت بود، مجزی است، فقد اجزأت عنک؛ اما در قیام بینه یا اذان مؤذن عارف اگر کشف خلاف بشود، ‌فقط بخشی از آخر نماز داخل وقت بشود به چه دلیل بگوییم این مجزی است؟

مثل این می‌‌ماند که در صوم آقایان فقهاء هم گفتند، گفتند اگر نگاه به افق بکنی، ببینی طلوع فجر نشده یا محرز نیست طلوع فجر، بروی سحری بخوری، بعدا هم کشف خلاف بشود روزه‌ات صحیح است، ‌اما اگر نشستی در اتاق یقین کردی طلوع فجر نشده، یا استصحاب کردی طلوع فجر نشده، سحری خوردی بعد معلوم شد طلوع فجر شده بوده، باید قضاء آن روز را بگیری. ‌روایت داریم، ‌روایت معتبره هم داریم که اگر کسی فکر می‌‌کرد داخل وقت نیست، حالا یا فکر می‌‌کرد اذان نشده یا فکر می‌‌کرد که شب شده، هوا ابری بود فکر کرد شب شده، روزه‌اش را باز کرد بعد معلوم شد که هنوز آفتاب غروب نکرده بوده، ‌هوا ابری بوده، روایت داریم که علیه قضاء ذلک الیوم لانه افطر متعمدا. در اذان صبح هم مفتی‌به همین است. اگر بروی ببینی افق را، بررسی کنی علم پیدا نکنی به طلوع فجر، اشکال ندارد، سحری بخوری بعد معلوم بشود طلوع فجر شده بوده‌، روزه‌ات صحیح است، شارع در این مورد ارفاق کرد. اما برای کسی که در اتاق می‌‌نشیند نگاه به ساعت می‌‌کند می‌‌بیند هنوز یک ساعت مانده به اذان صبح، سحری می‌‌خورد بعد می‌‌گویند بابا این ساعت خواب است، اطلاق دلیل واقعی می‌‌گوید که من افطر فی نهار شهر رمضان فعلیه قضاء ذلک الیوم.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که واقعا وقت داخل شده در این مورد صوم و این سحری خورد. در نماز هم اطلاق دلیل می‌‌گوید باید بعد از زوال شمس نماز ظهر بخوانید. اگر اطلاقی نبود در دلیل واقعی نوبت به اصل عملی می‌‌رسید، ‌ما گفتیم اصل عملی برائت است بر خلاف آقای خوئی که قاعده اشتغال می‌‌گرفت و لکن فرض این است: ما اطلاق داریم در دلیل، اطلاق دلیل می‌‌گوید باید بعد از زوال شمس نماز ظهر خوانده بشود، اگر زودتر بخوانی باید اعاده بکنی. فقط این روایت اسماعیل بن رباح هست، این هم در خصوص و انت تری است.

و لذا تعدی از یقین به دخول وقت به فرض قیام حجت معتبره خالی از اشکال نیست. مقتضای اطلاق حکم واقعی این است که باید کل نماز در وقت باشد. اذا زالت الشمس وجبت الظهر و العصر، من صلی فی غیر وقت اعاد الصلاة.

[سؤال: ... جواب:] من ادرک، کسی فکر نمی‌کنم توهم بکند که شامل این فرض می‌‌شود که یک رکعت را بعد از اذان خوانده، بقیه‌اش قبل از اذان بوده. چون روایات من ادرک، آن موثقه عمار که این بود که: من ادرک رکعة من الغداة ثم طلعت الشمس، آخر وقت بود. بر فرض این عنوان باشد که من ادرک رکعة من الصلاة فقد ادرک الصلاة این ظاهرش آخر وقت است. چون این آقایی که قبل از وقت نماز را شروع کرده، بعد از وقت صدق می‌‌کند که این ادرک کل الصلاة؛ خب بخواند، این نمازش ایراد داشت یک نماز دیگر بخواند. ادراک کرده منتها شما می‌‌خواهید بگویید چون یک رکعت بعد از دخول وقت بوده مجزی است. از قاعده من ادرک نمی‌شود این را استفاده کرد. من ادرک رکعة من الصلاة یعنی نمی‌تواند غیر از یک رکعت را در وقت بخواند، ‌این آقا که می‌‌تواند کل نماز را در وقت بخواند. ادرک رکعة غیر از این است که من کانت رکعة من صلاته فی الوقت. ادرک یعنی گیرش بیاید، ادراک کند یعنی به این مقدار فقط رسید، بیشتر از این نرسید، ‌در حالی که این آقا اگر اول وقت است کل نماز را می‌‌تواند در وقت بخواند.

مسأله 4: اذا لم یتمکن من تحصیل العلم او ما بحکمه لمانع فی الصلاة من غیم او غبار او لمانع فی نفسه من عمی او حبس او نحو ذلک، فلایبعد کفایة الظن لکن الاحوط التاخیر حتی یحصل الیقین بل لایترک هذا الاحتیاط.

در موانع نوعیه یا شخصیه که انسان در اول وقت نمی‌تواند یقین کند به دخول وقت، می‌‌تواند صبر کند، آنقدر صبر کند تا دیگر یقین کند که وقت داخل شده است، ‌این مهم نیست، مهم این است که در ابتداء دخول وقت امکان تحصیل یقین به دخول وقت ندارد، حال یا بخاطر موانع نوعیه مثل این‌که هوا ابری است یا بخاطر موانع شخصیه، این آقا نابینا است یا محبوس است:

مشهور گفتند نوبت می‌‌رسد به ظن؛ ظن به دخول وقت معتبر است. اذا لم یمکن تحصیل العلم بدخول الوقت فی اول الوقت، ‌ظن معتبر است و می‌‌شود این مکلف بر اساس ظن به دخول وقت نماز بخواند.

در مقابل این قول که ادعای اجماع هم بر آن شده ولی قدر متیقن این است که قول مشهور هست، دو قول دیگر هست:

یکی این‌که ظن به دخول وقت حجت نیست چه در فرض وجود موانع شخصیه مثل نابینایی مکلف چه در فرض وجود موانع نوعیه مثل ابری بودن آسمان.

این قول را علامه در مختلف از ابن جنید نقل می‌‌کند که ابن جنید این‌جور گفته، ‌گفته لیس للشاک یوم الغیم و لا غیره، نه در روز ابری و نه در غیر آن، لیس للشاک ان یصلی الا عند تیقنه الوقت و صلاته فی آخر الوقت مع الیقین خیر من صلاته مع الشک. صاحب مدارک هم تمایل دارد به همین قول. چون می‌‌گوید و المسألة محل تردد و قول ابن جنید لایخلو من قوة.

قول دیگر که این هم در مقابل مشهور است تفصیل می‌‌دهد بین موانع نوعیه و موانع شخصیه. در فرض وجود موانع نوعیه می‌‌گویند ظن حجت است، در فرض وجود موانع شخصیه مثل نابینایی مکلف، محبوس بودن او، می‌‌گویند ظن حجت نیست، باید آنقدر صبر کند تا یقین به دخول وقت کند.

جمعی از اعلام از جمله مرحوم آقای خوئی، امام، این قول اخیر را انتخاب کردند که به نظر ما حق هم همین قول اخیر هست.

حالا ببینیم مشهور که قائلند عند عدم تیسر العلم بدخول الوقت ظن، معتبر است چه در موانع شخصیه چه در موانع نوعیه، ‌به چه ادله‌ای استدلال کردند؟ این‌ها استدلال کردند به عده‌ای از روایات.

روایت اول: موثقه سماعة: قال سألته عن الصلاة باللیل و النهار اذا لم یر الشمس و لا القمر و لا النجوم قال: اجتهد رأیک و تعمد القبلة جهدک. سماعه می‌‌گوید از امام علیه السلام پرسیدم نماز در شب و روز در حالی که نه خورشید را می‌‌بینیم نه ماه را و نه ستاره‌ها را، هوا شدیدا ابری است، می‌‌خواهیم در شب یا روز نماز بخوانیم، چه بکنیم؟ جواب این است: اجتهد رأیک و تعمد القبلة جهدک.

تقریب استدلال این است که می‌‌گویند فرض سائل فرض عدم تیسر یقین به دخول وقت است. درست است که امام علیه السلام بحث قبله را پیش کشیدند، ‌تعمد القبلة جهدک، ولی فرض سائل این است که آنقدر هوا ابری است که نه خورشید را می‌‌بینیم نه ماه را نه ستارگان را، می‌‌خواهیم در شب یا روز نماز بخوانیم، ‌این یعنی نمی‌توانیم وقت نماز را تشخیص بدهیم، امام فرمود اجتهد رأیک. بعد هم فرمود تعمد القبلة جهدک، ‌راجع به قبله هم تلاشت را بکن، ‌تحصیل ظن به قبله پیدا کنی. ولی این اجتهد رأیک راجع به تشخیص دخول وقت است چون سؤال مربوط به همین هست.

صاحب مدارک گفته: این روایت ضعیف السند است.

آقای خوئی ظاهرا نظر دارد به کلام صاحب مدارک، می‌‌گوید این‌ها فکر کنم مشکل‌شان با عثمان بن عیسی است که در این سند هست. بعد شروع می‌‌کند راجع به وثاقت عثمان بن عیسی صحبت کردن.

نه، صاحب مدارک با هر خبری موثقی مشکل دارد. از اتباع علامه حلی هستند‌، شهید ثانی، ‌مقدس اردبیلی، صاحب معالم، ‌صاحب مدارک، ‌این‌ها می‌‌گویند غیر امامی عدل و لو متحرز از کذب باشد، ‌فاسق است، ‌ان جائک فاسق بنبأ فتبینوا و ‌ایّ فسق اعظم من ترک الولایة. مبنای‌شان این است. با وجود این مبنا صاحب مدارک معمولا اشکال می‌‌کند، می‌‌گوید روایة سماعة و فیه ان راویه سماعة و عثمان بن عیسی و هما واقفیان. پس مشکل صاحب مدارک عثمان بن عیسی و عدم ثبوت وثاقت او نیست، ‌مشکل این است که همه قبول دارند عثمان بن عیسی واقفی است بلکه سماعه واقفی است. صاحب مدارک با واقفی بودن راوی مشکل دارد.

حتی در جایی که خبر موثق معارض دارد از خبر امامی، مرحوم شیخ طوسی در کتاب العدة می‌‌گوید طائفه امامیه مشکل دارند. که یک خبر موثقی در مقابل یک خبر امامی عدل است، ‌بخواهند برای این خبر موثق ارزشی قائل بشوند، طائفه به این خبر موثق عمل نمی‌کند؛‌ به خبر امامی عدل عمل می‌‌کند. منتها شیخ طوسی در عده گفته اگر خبر امامی عدل نداشتیم، مما یوافقه أو یخالفه، می‌‌رویم به خبر موثق عمل می‌‌کنیم. و لکن صاحب مدارک می‌‌گوید نه، ما اگر خبر موافق یا مخالفی هم از خبر امامی عدل نداشتیم باز به خبر موثق عمل نمی‌کنیم. و لذا عرض کردم این مبنای علامه حلی است، ‌رجال علامه حلی قسمٌ ثقات و قسمٌ ضعفا‌ء را که ببینید هر شخصی که مذهبش مشکل دارد می‌‌برد در آن قسم دوم که قسم ضعاف یا قسم مجروحین هست. صاحب مدارک هم همین است.

حالا راجع به عثمان بن عیسی آقای خوئی زحمت کشیده و خواسته ثابت کند که ثقه است و لو شیخ الواقفة هست و لکن بالاخره ایشان می‌‌گوید وثاقت منافات ندارد با این‌که یک شخصی شیخ الواقفة باشد. شیخ طوسی در کتاب العدة می‌‌گوید که عملت الطائفة بما رواه عثمان بن عیسی بعد تعلیل هم که ذکر می‌‌کند می‌‌گوید چون این‌ها متحرز از دروغ گفتن بودند، ‌دروغ نمی‌گفتند، لکونه متحرزا فی روایته موثوقا فی امانته. کشی هم که در اصحاب اجماع وقتی می‌‌رسد به اصحاب امام کاظم و امام رضا علیه السلام اصحاب اجماع این دو امام بزرگوار را ذکر می‌‌کند، می‌‌گوید: ستة نفر، یکیان فضالة بن ایوب است و قال بعضهم مکان فضالة بن ایوب عثمان بن عیسی. آن وقت این عثمان بن عیسی واقفی است، ‌یعنی فقط می‌‌شود از اصحاب امام کاظم علیه السلام، بعد چه جوری جزء اصحاب امام کاظم و امام رضا ذکر شده؟ بهرحال.

[سؤال: ... جواب:] ببینید! و قال بعضهم، دارد اصحاب اجماع را ذکر می‌‌کند، ‌یعنی کسانی که بسیار مورد اطمینانند‌، ‌بعد بیاید به جای فضالة‌ بن ایوب عثمان به عیسی را ذکر کند در حالی که ضعیف است، ‌بعد هم هیچ اعتراضی نکند؟ شما دارید مثلا اسم مراجع را می‌‌برید، مثلا می‌‌گویید مراجع این و این و قال بعضهم به جای آن مرجع آخری یک شخصی دیگری، ‌دیگر نمی‌آیید بقال محله‌تان را اسم ببرید چون قال بعضهم، یا آخوند روستا که مردم روستا آنقدر به او عقیده دارند می‌‌گویند مرجع تقلید است، او را که اسم نمی‌برید، کسانی را اسم می‌‌برید که در مظان باشند. و لذا کشی وقتی می‌‌گوید و قال بعضهم مکان فضالة بن ایوب عثمان بن عیسی در مظان باشد یعنی شخص بزرگی باشد، ‌مورد وثوق باشد منتها بحث این است که جزء اصحاب اجماع هست یا نیست. و لذا این انصافا ظاهرش این است که کشی او را دارد توثیق می‌‌کند.

[سؤال: ... جواب:] ابدا. جزء اعداء امام رضا بودند، اصلا دشمن امام رضا بودند، امام رضا به آن‌ها لعن می‌‌کرد و در میان شیعه به عنوان ممطوره بودند. ممطوره یعنی کلابی که باران دیدند که همه اجتناب می‌‌کنند از این‌ها که مبادا رطوبت این‌ها به بدن‌شان برسد. تعبیر می‌‌کردند از واقفه به ممطوره. حالا یک موردی در احادیث باشد او را باید توجیه کرد و الا این‌ها اصلا ارتباط نداشتند به امام رضا، ‌دشمن امام رضا بودند.

سند روایت به نظر ما مشکل ندارد، ‌خبر موثق را ما حجت می‌‌دانیم. چون العمری ثقتی فاسمع له و اطع فانه الثقة، ظاهر فانه الثقة یعنی فانه متحرز عن الکذب.

این‌که آقای زنجانی می‌‌فرمایند که ثقه در عرف روایات و کلمات قدماء به معنای امامی عدل بوده، به شخصی که مشکل در مذهبش بود تعبیر نمی‌کردند ثقه، نه، ما این را نفهمیدیم. خلاف ظاهر است. در کتاب عده همین‌جور است، شیخ طوسی در همان بحث که راجع به سوت الطائفة بین مراسیل ابن ابی عمیر و صفوان و البزنطی و مسانید غیرهم، ‌آنجا قرینه هست که وقتی می‌‌گویند ثقه یعنی امامی عدل. قرینه است، ‌اگر مراجعه بفرمایید روشن می‌‌شود. اما جاهای دیگر تعبیر کرده از عمار ساباطی که انه ثقةٌ. این‌طور نیست که ثقه عند اطلاقه به معنای امامی عدل باشد.

فقط در کلام شیخ طوسی در عده چون قرینه هست، ‌قرینه‌اش را هم بگویم، ‌قرینه‌اش این است که شیخ طوسی می‌‌گوید خبر موثق با خبر امامی عدل تعارض نمی‌کند، ‌طائفه امامیه به خبر موثق وقتی عمل می‌‌کردند که خبر امامی عدل مخالف یا موافق او وجود نداشت‌، این را گفته، ‌بعد گفته حالا اگر یک خبری مرسل بود و یک خبری مسند، چه بکنیم؟ شاید این خبر مرسل راویش امامی عدل نیست ولی آن خبر مسند می‌‌دانیم راویش امامی عدل است. چه بکنیم؟ اینجا می‌‌گوید اگر این ارسال‌کننده کسی است که مثل ابن ابی عمیر، صفوان‌، بزنطی عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عمن یوثق بهم، ‌اگر این‌ها بودند، مراسیل این‌ها مثل مسانید غیر این‌ها می‌‌شود. چرا؟‌ برای این‌که می‌‌دانیم این‌ها از غیر موثوق‌به یعنی از غیر امامی عدل نقل نمی‌کنند و لذا سوّت الطائفة بین مراسیل هؤلاء‌ و مسانید غیرهم. ولی اگر نه، ارسال‌کننده این‌طور نیست، معلوم نیست که فقط از امامی عدل نقل بکند، ‌ما به آن خبر مسند عمل می‌‌کنیم، لما ذکرنا. ما ذکرنا چی بود؟ ما ذکرنا این بود که خبر غیر امامی عدل با خبر امامی عدل تعارض نمی‌کند. اما اگر مرسِل ابن ابی عمیر است، او تعارض می‌‌کند با خبر مسند دیگران چون عرف بانه لایروی و لایرسل الا عمن یوثق به.

یا در عبارت دیگر دارد، عبارت دیگر در همان صفحات است، می‌‌گوید این افرادی که امامی عدل نیستند، ولی متحرز از کذب هستند، متحرجا فی قوله، ‌اگر خبری گفتند، فان کان من طریق الموثوق‌ بهم خبر یخالفه او یوافقه فلایعمل بخبره. اگر این‌هایی که امامی عدل نیستند، واقفی هستند، ‌فطحی هستند، اگر خبری بدهند‌، فان کان من طریق الموثوق بهم خبر یخالفه او یوافقه اعتنایی به این خبر واقفی‌ها یا این فطحی‌ها نمی‌کنیم. خب راجع به این‌ها که گفتید متحرز از کذب هستند، ‌پس آن تعبیر فان کان هناک خبر من الموثوق بهم مرادت مطلق متحرز از کذب نیست، مراد امامی عدل است.  
ولی در روایات که این‌طور نیست. روایات می‌‌گوید ثقه، ‌ظاهر ثقه یعنی مورد اعتماد. خب سکونی مورد اعتماد است، سماعه مورد اعتماد است، ‌دروغ نمی‌گوید، ‌فضاله مورد اعتماد است، ‌خیلی هم جلیل القدر است. فانه الثقة المأمون دیگه.

[سؤال: ... جواب:] الثقة المأمون‌، مأمون یعنی پول هم بدهیم دستش گولش نمی‌زنند؟ خیلی از آدم‌های مورد اعتماد عادل سرمایه بدهی دستش فردا ورشکست می‌‌شود تو را هم ورشکست می‌‌کند. فانه الثقة المأمون یعنی در این خبر لا فی کل شیء. ثقه مأمون است دیگه. الثقة المأمون که تناسب دارد با فاسمع له و اطع ما قال لک عنی فعنی یقول ما ادی الیک فعنی یؤدی این است که ثقه مأمون است در قولش نه در تشخیصش. و لذا این روایت شامل خبر موثق هم می‌‌شود.

و الا اگر بگوییم ثقه منحصر به امامی عدل که آقای زنجانی می‌‌گویند دلیل بر حجیت خبر موثق چیه؟ شیخ طوسی در عده گفته طائفه عمل کردند به خبر موثق فی الجملة، خب طائفه یعنی تسالم اصحاب که نیست، عده‌ای از علماء‌ عمل کردند حجت است؟ حجت است یک عده‌ای از علماء عمل بکنند؟‌ این مدرک شرعی می‌‌شود برای این‌که بگوییم خبر موثق حجت است؟ عده‌ای عمل کردند عده‌ای هم عمل نکردند.

این راجع به سند روایت.

اما راجع به دلالت:

صاحب حدائق گفته آقا! این روایت چه ربطی دارد به تشخیص دخول وقت؟ روایت می‌‌گوید و تعمد القبلة بجهدک، ‌این مربوط به ظن به قبله است، ‌چه ربطی دارد به ظن به دخول وقت؟

حالا برای این‌که کلام صاحب حدائق را خوب محکمش کنیم، حتی ممکن است کسی بگوید ما یصلح للقرینیة هم اگر باشد و لو قرینه واضحه نباشد کافی است که خطاب را مجمل بکند. عرف می‌‌گوید ما نفهمیدیم سائل گفت که نماز در شب و روز در موقعی که نه خورشید را می‌‌بینیم نه ماه را می‌‌بینیم نه ستاره‌ها را می‌‌بینیم، ‌امام فرمود اجتهد رأیک و تعمد القبلة بجهدک، خب شاید امام بحث قبله را فهمید این‌جوری جواب داد. گیر می‌‌کند عرف.

ولی به نظر ما این درست نیست. چرا؟ برای این‌که اگر سائل قصدش معرفت دخول وقت نبود، فقط می‌‌خواست قبله را من تشخیص نمی‌دهم، ‌آقا!‌ چرا فرض نماز در شب و روز را می‌‌کند؟ باید بگوید آقا! من مسافرم در بیابان و الا در شهر خودتی یا در شهر مهمان هستی، ‌در روستایی هستی، مهمانی، ‌خب هوا ابری است، قحط که نیست از مردم بپرس قبله کدام طرف است‌، بالاخره که یک روزی این‌ها قبله را تشخیص دادند، محراب مسجد شان ‌که معلوم است، مقابر که مشخص است که به چه طرف دفن می‌‌کنند.

[سؤال: ... جواب:] خود مردم هوا ابری است از کجا بفهمند وقت شده. زنگ بزنند به شماره چند؟ فرض این است که نه خورشیدی دیده می‌‌شود نه ماهی نه ستاره‌ای. وقت چیزی است که هر روز محل شبهه می‌‌شود، نمی‌شود از صاحب‌خانه بپرسم وقت شده یا نه، خب صاحب‌خانه می‌‌گوید من هم مثل تو، هوا ابری است من چه بدانم خورشید این ور است یا آن ور. اگر سؤال از قبله بود باید سائل می‌‌گفت، می‌‌گفت آقا!‌ من در براری و صحاری هستم، ‌راهی برای تشخیص قبله ندارم الا این‌که ببینم خورشید کدام طرف است.

و لذا اصلا خلاف ظاهر است ما این روایت را بزنیم به تشخیص قبله.

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا بعید نیست و تعمد القبلة بجهدک نه برای تشخیص قبله، ‌برای تشخیص دخول وقت [باشد]. چون انسان وقتی قبله را تشخیص بدهد از راه محراب مساجد، ‌از راه سؤال از دیگران می‌‌فهمند قبله این روبرو است‌، بعد دقیق می‌‌شود بالاخره یک نور ضعیفی از خورشید را پیدا می‌‌شود کرد در زمستان یا پاییز که هوا ابری است و خورشید در جنوب است دیگه، خب می‌‌شود بالاخره نگاه بکنیم، ‌ببینیم آره این خورشید مثلا متمایل به غرب است، ‌تشخیص می‌‌دهیم و لو تشخیص ظنی که زوال شمس شده ولی اگر قبله را تشخیص ندهیم ما چه می‌‌دانیم شرق کجاست، غرب کجاست، جنوب کجاست. در بیابان چه می‌‌دانیم، ‌هوا ابری است هیچ معیاری نداریم. شاید و تعمد القبلة بجهدک هم اصلا برای تشخیص این است که مقدمه‌ای بشود برای احراز زوال شمس که بفهمیم خورشید افتاده سمت غرب.

و لااقل این است که نمی‌شود بگوییم فقط در خصوص تشخیص قبله است. آخه سؤال را حمل کنیم بر یک فرض غیر متعارف، فرض نادر، این بیان خیلی باید الکن باشد که این سائل درست مطلب خودش را نگوید. خب آقا! می‌‌خواهی قبله را تشخیص بدهی خب چرا می‌‌گویی نماز در شب و روز؟ خب بگو در بیابان هستم، هیچ راهی برای تشخیص قبله ندارم، هوا هم ابری است، ‌حالا هوا صاف باشد از کجا می‌‌خواهی تشخیص قبله بدهی؟ حالا هوا هم صاف، خورشید را هم می‌‌بینی...

[سؤال: ... جواب:] حالا ستاره که در شب است‌، در روز که نیست، ‌این می‌‌گوید صلات باللیل و النهار. ... اگر می‌‌خواست سؤال از قبله کند این عرفی نیست بیاید بگوید نماز در شب و روز در حالی که نه خورشید را می‌‌بنیم نه ماه را می‌‌بینیم نه ستاره‌ها را می‌‌بینیم، این ظاهرش این است که تشخیص قبله را نمی‌خواهد بگوید فقط، حداقل فقط او نیست. تشخیص وقت هم هست.

اجتهد رأیک، انصافا دلالت این روایت تمام است. اما اجتهاد رای به چه معناست ان‌شاءالله فردا.